

عبدالامیر سلیم

پند و آرزو در داستان سمک عیار (۲)

آنچه ذیلاً " میخوانید تکمله ای است که آقای عبدالامیر سلیم خود - در مروری دوباره - از داستان سمک عیار استخراج کرده اند و در نخستین مقاله ایشان (پژوهشنامه موسسه آسیائی شماره ۱ سال سوم، ص ۱) نیامده است. تردید نیست ذات پند آمیز بسیاری از سخنان ما در نخستین نگاه شناخته نمی شود. مخصوصاً "در کتابی چون سمک عیار، انسان مجذوب داستان و جنبه های گوناگون ارزشمند آن میگردد و گاهگاه تعافلی به او دست میدهد. بسیار خوشحالیم که این تکمله به وسیله خود آقای سلیم نوشته شد و دقت نظر و وسواس علمی ایشان را بیشتر از پیش نشان داد.

پند و آرزو در داستان سمک عیار

آنچه بر سر نوشته اند برسد. ۴۰۰ - ۵

آنچه بخواهد بود آنرا سبب ظاهر شود. ۲۶۶ - ۵

آنچه پیش است معلوم نیست. ۹۴ - ۴

آنچه مصلحت کار... است چنان می باید کردن. ۱۴۹ - ۵

آن خود ندیدن و آن دیگران دیدن نه کار عاقلان است. ۳۸۴ - ۱

تغییر

- از بهر کسی جان بر باد نتوان داد. ۲-۱۷۲
- از پادشاه زاده همه مردمی باشد. ۵-۳۶۳
- از دنبالهٔ هزیمتی مروید که کارها پدیدار نباشد. ۵-۱۲۸
- از راستی همهٔ کارها راست گردد و رستگاری بود. ۱-۶۴
- از قضا نشاید گریختن. ۵-۴۰۰
- از گذشته یاد نباید کردن. ۴-۳۵۹
- از گفته و کرده سخن نشاید گفت. ۲-۳۱۶
- از نامرد هرگز مردی نیاید. ۱-۳۰۴
- از نان و طعام چاره نیست. ۱-۱۲۸
- از یکی پرسیدند نام تو چیست؟ گفت. نام من بلا جوی. گفتند راست می‌گوئی که خونت می‌جوشد. ۴-۸۷
- اگر اجل آمده باشد هیچ نتوان کردن. ۴-۲۹۴. با کمی تغییر
- اگر اجل رسیده است با قضا هیچ نتوان کرد. ۲-۹. با کمی تغییر
- اگر اجل رسیده است هیچ نتوان کردن. ۲۰-۹. با کمی تغییر
- اگر پهلوانی را زنی در چشم آید از بهر آن زن جهان به هم برکنند. ۵-۳۲۵
- اگر چه ترک ادب بود از سر نان خوردن برخاستن از بهر حرمت پیران روا داشته‌اند. ۵-۴۳۴. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- اگر هزار بدی با کسی بکنی و او را نان دهی، آن بدی پوشیده دارد. ۵-۴۳۳
- اگر یزدان خواهد کارها تمام شود. ۵-۳۹
- اندیشه کن و کار خود را دریاب تا پشیمان نگردی. ۵-۷
- اول حمله خطا آید. ۱-۷۱
- ای روزگار دون و ای ایام بسی سامان و ای جهان بی وفا، چه کسی تو که با هیچ کس وفا نمی‌کنی و از تو جز بد نمی‌بیند هیچ کس و نخواهد دید. نمودن تو همه نیکی و کردن تو همه بدی، پرورش تو همه در شادی و به عاقبت به هم در شکستن ۴-۷۵

- با آب ریخته و کوزه شکسته چه شاید کردن . ۴-۲۰۷
- با آدمی کسی بر نیاید . ۵-۱۴۷
- با تقدیر یزدان چاره نیست . ۵-۱۳۶
- باز در دام افتاد . ۵-۲۸۲
- با شاه پنجه میفکن و فرمان پادشاه وقت بجای آورک در پادشاه عاصی شدن نه نیک باشد . ۱-۴۹۸
- با قضای الهی چاره نیست . ۵-۱۷۵
- با مکر زن کسی نداند و با حیلت زن کسی بر نیاید . ۵-۲۵۲
- با یزدان کسی بر نیاید . ۵-۵۳۶
- بخشش از مال خود باید کردن . ۱-۴۳۱
- برادران با برادران تا به سرگور بیش نیابند و چون کاری خواهد بود که رنجی به ایشان خواهد رسید ، آن دوست تر دارند که رنج به برادری از آن وی رسد که به تن وی . ۵-۱۴۴
- بر دوست شفقت نمای ، خاصه زن . ۴-۱۰۹
- بر قول زن اعتماد کمتر بود . ۴-۳۰
- بر نظاره جنگ آسان است . ۵-۱۴۳
- بسیار دست بالای دست باشد . ۱-۳۴۶
- به تنها کاری دشوار برآید . (= به تنهایی ، کار ، دشوار برآید) ۵-۲۳۱
- به چاره کارها باید کردن . ۴-۱۵۰
- به حیلت و مردی از قضا توان گریختن ؟ ۵-۱۳۶
- به شتاب هر کاری نتوان کرد . ۱-۲۲۶
- به هر کاری که روند و نه به رغبت باشد و پای می رود و دل باز پس می آید ، بدان کار مصلحت باشد که نروند . ۱-
- بی امانت خوار باشد . ۱-۵۲۰
- بی خزینه و لشکر مصاف نتوان کردن . ۱-۲۰۴ باکمی تغییر

- بیشه از شیر خالی بود . ۱- ۲۳۸
- بی عقلی نشاید کردن . ۵- ۲۹۰
- پادشاه زود (مرگ) مردم را فراموش کند . ۵- ۲۶۰ با کمی تغییر
- پادشاهان ، جهان به حیلت به دست می‌آورند . ۵- ۲۸۷
- پادشاهان را تغیرت یک دم باشد . ۵- ۵۳۸
- پادشاهان را سخنها باشد . ۵- ۲۶۷
- پادشاهان را نکته‌ها باشد . ۵- ۴۴۵
- پادشاهان هر لحظه به لونی باشند . ۱- ۱۳۴
- پادشاهی به شمشیر توان کردن . ۵- ۱۴۸
- پادشاهی چهار دانگ و نیم حیلت است و مکر و دانگی و نیم دیگر طراری است .
۵- ۲۸۷
- پدر گناهی کرد فرزند چکند . ۵- ۱۱۴
- پدر و فرزند را با هم سخنها باشد . ۲- ۱۲۰
- جان بدهیم و زینهاریان از دست ندهیم . ۵- ۵۹۴
- جان بر باد دادن کار عاقلان نیست . ۴- ۲۹۰ / د
- جان خود را به هرزه بر باد نشاید دادن . ۴- ۱۲۱
- جمال و زینت زنان پیرایه است . ۲- ۴۶۹ و مطالعات فرنگی
- جنگ به نوبت است . ۱- ۴۶۹
- جنگ در یک سلیح مکن ، هم نبرد را آزمایش می‌کنی تا به کدام سلیح کمتر است ،
جهد کن که او را بدان سلیح دریابی و هلاک کنی ، و در جنگ محابا مکن و هیچ
نگاه مکن و به هرچه اوفتد از غلبه و آشوب مشغول مباش که از غلبه و آشوب خصم
بر تو ظفر یابد . ۵- ۴۰۳
- جهان این همه نیست که با هم دشمنی کنند . ۱- ۲۸۹
- جهان ناپایدار با کسی هرگز وفا نکرد و نکند . هر کسی را چون فرزند بناز بپرورد و با
صدهزار شادی برآورد چون وقت آن باشد که در خود نگاه کند او را فرو می‌شکند
و همه راه مرادها از وی باز می‌دارد و از کامها او را دور می‌کند . نفرین بر چنین

روزگار باد و بر عالم بی وفا که هرگز کاری نسازند که نه آن بر باد دهد و چیزی نکند که یک روز کسی از آن شادمانه گردد و از ایشان راحتی به دل هیچ آفریده نرسد. خود این فعل در نهاد عالم سرشتست و سیرت او جز ناهمواری نیست. عاقل دل در جهان نبندد چون می داند که جهان ناپایدار است، اما جهل بر آدمی مسلط است. غفلت او را فریفته می گرداند. به پادشاهی غره می گردد. عجب کاری است همه خود این کار داریم. چه پادشاه و چه رعیت، توانگر و درویش دست از جهان بازداشته ایم، اما پای پیرامون عالم در آورده ایم. همه تقدیر یزدان است. ۱۷۶-۵

چرا این کار کنی که فردا پشیمانی بار آورد. ۱۲۵-۵
 بهوب خور و مردی کن اگر خواهی که به کام بوسی. ۱۶۱-۵
 چون اجل فراز رسد و فرزند نباشد که جایگاه پدر نگاه دارد، بیگانه جای او گیرد و نام پدر نهفت بماند. ۱-۲ با کمی تغییر
 چون با قضا چاره نیاید آرزوی بودنی است باشد. ۱۳۶-۵
 چون تو رغبت به رضای خویش داری تا هر چه خواهند می کنند، چون ترا بکار باید نباشند. ۵۴۶-۵

چون در شادی با کسی بودی در غم با او باش. ۵-۳۵ با کمی تغییر
 چون زن آمد همه دانش رفت. ۵-۲۵۲ انسانی و مطالعات فرهنگی
 چون فراقی خواهد بود دل اندیشه می کند و زبان می گوید. ۱۷۲-۵
 چون کار افتاد رها نشاید کردن و رفتن که بی حمیتی عظیم باشد. ۵-۳۴۵
 چون کالا به خداوند نماند دزدیده باشد. ۱-۶۰۵
 چون (کسی) دل از دست بدهد از دنباله دل برود. ۵-۳۲۶
 چون لقمه به دهن رسید از دست بیفتاد. ۱-۲۸۳
 چون مادر در آب غرقه می شود فرزند خویش در زیر پای میگیرد. ۵-۱۴۴
 حال کوهیان کوهیان دانند. ۲-۲۱۴
 خان و مان پدر بر باد دادن شرط نیست. ۲-۳۵۱

- خدمت به غرض باشد . ۲- ۲۵۶
- خدمتگار باید که چون خداوندگار باشد . ۱- ۵۰۶
- خود ایستادن و قومی عاجز به دست شمشیر دادن نه مردی باشد . ۲- ۵۷
- خون پادشاه ریختن شوم باشد . ۲- ۴۹۹
- خویشی نمیتوان انداخت (= از خویشی نمیتوان صرف نظر کرد) . ۵- ۱۴۷
- در امانت خیانت کردن کار ناکسانست . ۱- ۴۵۱
- در پادشاه عاصی شدن نه نیک باشد . ۱- ۴۹۸
- در جوانمردی روا نیست قومی در بلا رها کردن و خود بیرون رفتن ۱- ۱۰۹ با کمی تغییر
- در جهان هیچ به از راستی نیست . ۱- ۶۳
- در جهان هیچ کار بر مردوزن بهتر از جوانمردی نیست . ۴- ۳۴۳
- در زنان کم عهد و پیمان باشد . ۴- ۳۴۴
- در غم فراوان بیم هلاک است . ۴- ۲۴
- در مردان وفا نیست ، خاصه که پادشاه . هر کرامی بیند می دارد . چون غایب شود هرگز از وی یاد نیاورد . ۱- ۴۷۰
- در مردوزن غلط نشاید شد . پهلوان باید که باشد . هر که خواهی گیر . ۵- ۷۱
- در میدان مردان بجای خود سر می اندازند . ۵- ۲۲۷
- در همه جایگاه نیک دید باشند . ۴- ۲۳۶
- درد دل پدران از مهر فرزندان هم پدران دانند . ۱- ۱۷۸
- درستی کار مرد است . ۵- ۵۶۶ . با کمی تغییر
- دست کس بالای دست خود نمی توان دیدن . ۵- ۷۷
- دست بالای دست . . . مرد از مرد زیادت بسیار است . ۱- ۵۴۶
- دشمن هلاک شد بر دست فرزند خویش . ۵- ۱۲۷
- دعوی کردن و باز ایستادن شرط نیست . ۵- ۱۸۵
- دفع مرگ هیچ کس نکرده است و نتواند کردن ۴- ۹۹

- دل زنان هرزه اندیش بسیار باشد . ۱ - ۵۰۵
- دوستی در اول کرد کی خوش باشد . ۲ - ۸۷
- دو کار به کاری برآمد . ۱ - ۴۶۵
- دیگی از برای او می‌پزم که دود آن آتش به آسمان رسد . ۱ - ۳۶۸
- راست گفتن باید به هر جا که باشد در پیش خاص و عام ، عاقل و نادان ۱ - ۶۴
- راه کفر بد است . ۵ - ۹۹
- رسول در سرای رسول دار می‌باید بودن . ۵ - ۳۷۹
- روا نباشد در فرمان تاء خیر کردن . ۱ - ۲۶۹
- روز را بیهوده رها مکن و دشمن بر خود شادمان نگردان و یقین دان که هر چه خواهد بود بباشد . ۵ - ۲۰۲
- روزی خوار خود بدان برسد . ۱ - ۱۴۰
- (زر) چیزی که غم از دلها بیرون کند ، مرهمی که دل‌های ریش مداوات کند ، بهتر صورتی که مردم بدان بفریبند ، وجود مردم را از آن راحت آید ، از هستی او خلق شادمانداند و از پیوستن او به هر کسی خرمی است . ۴ - ۲۰
- زر عظیم استادی است در همه کاری به هر کسی ، بی آنکه او را دمت و پاوزبانی هست یا چشمی دارد که به کدام راه می‌باید رفتن ، با این همه که او را هیچ نیست افزون از همه پادشاهان است افزونی ، چرا که پادشاهان همه او را بنده اند و خدمت کار . از بهر آنکه اگر زر بایشان نیست پادشاهی نمی‌توانند کردن . ۵ - ۳ - ۴۴۲
- زر مرده ریگ چیست بدان قدر که نام وی می‌برند مرد را از راه می‌برد و دوست و دشمن را به مقصود می‌رساند . ۲ - ۲۵۲
- زشت باشد بی بهانه از خدمت شاه خود برگشتن . ۴ - ۱۵۶
- زشت باشد که نامی بر خود نهند و بدان کار نکنند . ۲ - ۳۱۶
- زن به جای زن باید داشت . ۵ - ۱۰۱
- زن جوان و مرد برنا چون آتش و پنبه است . ۵ - ۴۵۷
- زنان را در خدمت پادشاه زشت باشد نشستن ، خاصه در بارگاه ، مگر زنان مطرب
- ۵ - ۳۶۸

- زنان را دل تنگ بود و زود نرم گردد . ۱- ۵۳۷
- زنان را غدرها باشد . ۲- ۴۰۵ و ۵- ۲۲۶
- زنان را کارها باشد . ۲- ۴۷۲
- زنان را کشتن شرط نیست . ۵- ۳۹۸
- زنان هر چه خواهند بتوانند کردن . ۵- ۲۵۲
- زنان یاری زنان کنند . ۵- ۵۴۵
- زنی بیچاره پهلوانی مست را خفته در بند تواند آوردن . ۱- ۲۳۵
- زینهار تا زنبور خانه در آشوب نیاورید . ۵- ۴۱۸
- زینهار از دست دادن کار ناجوانمردان بود . ۱- ۵۲۰
- سپاه بی خزینه نتوان داشت . ۱- ۱۴۷
- سخن چند روی دارد . ۵- ۵۵۸
- سخن زن بهر جایگاه دل پذیرتر آید که بوی ماده به دماغ هر کس خوش بود ، و
- دروغ زنان راست شمارند . ۵- ۲۱۵
- سر جوانمردی امانت داشتن است . ۲- ۹۸
- سر همهٔ جوانمردی مراد مردم به حاصل آوردن است . ۱- ۵۸۳
- سلام در سلامتی است . ۴- ۲۷۳
- شراب تنها خوردن سخت ناخوش باشد که شراب خوردن نه با مطرب و با مردم
- دماساز خوری هیچ راست نباشد . ۲- ۴۵ علوم انسانی
- شراب چندان باید خورد که بی ادبی نکرد و راه به سرای دانست . ۱- ۲۱۳ با
- کمی تغییر
- شربت فراق دشخوار و ناخوش است . ۱- ۲۷
- شرط نیست خود را بدنام کردن . ۱- ۴۲۴
- شرط نیست در خواجه عاصی شدن . ۱- ۳۲۶
- شمشیر از بهر زن و فرزند زنند . ۱- ۵۶۴
- شوهری (= شوهر کردن) بدستوری زن باشد . ۵- ۳۶۷

- صبر کن و به قضا رضا ده . ۴ - ۲۹۱
- صید از دام رفت . ۴ - ۲۳۵
- صید به دام آمد . ۵ - ۴۰۵
- طمع به طاعون بدل می شود . ۱ - ۱۷۱ با کمی تغییر
- عاشقان دانند که درد دل عاشقان چیست ۲ - ۴۵۸
- غریب هر چه کند از نادانی ، بر وی نگیرند . ۵ - ۴۳۴
- غم روزی نمی باید خوردن اما آدمی را از قوت چاره نباشد . ۱ - ۱۲۷
- فرزند خدمتکار پدر باشد بلکه او را بنده بود . ۵ - ۵۴۰
- فرمان مادران بر فرزندان باشد . ۵ - ۲۵۱ با کمی تغییر
- فضل ایزد بر خود بشناس و خود را فرو مگذار و کار پادشاهی از دست مده و به
- سازدادن مملکت مشغول گرد ۵ - ۲۰۲
- قصد زن پادشاه کردن بد باشد و نام زشتی حاصل آید . ۲ - ۴۳۰
- کار به شتاب مکن . ۱ - ۵۱۶
- کار پادشاه را وقت نگاه می باید داشتن چون وقت آید سخن شاید گفتن تا بر کار
- افتد . ۵ - ۵۶۳
- کار پادشاهی به سستی بر نیاید ۱ - ۳۷۹
- کار چنان آید که تقدیر ایزدی بود و به جهد ما هیچ نیست . ۱ - ۵۳۰
- کار خویشتن باید کردن . ۲ - ۵۷
- کار دختران چنین باشد اگر او را بزودی بشوهر ندهند خود طلب کار شوهر بود .
- ۲ - ۱۱۰
- کار زن چون جواهر بود . تا دختر بود دری نابسوده بود و جوهری نفیس ، هوا
- گرد بروی نه افشانده ، به دست هیچ غواصی نرسیده و در قعر بحر ایزدی پرورش
- داده خلق جهان او را طلب کار می باشند تا باشد که چنین دری به دست آورند .
- چون به دست غواص رسید و مردکام خویش برداشت مهره سفالینه شد . ۱ - ۳۸۱
- کار ناپسندیده مکن که پشیمانی سودی ندارد . ۵ - ۱۲۶ با کمی تغییر .

- کارها به گمان کردن ثمره‌ای چنین بار می‌آورد. ۴-۹۴
- کارها در جهان همه زنان و مردان کنند. ۵-۲۷۴
- کارها بزدان می‌سازد، به مردی و عیاری نیست. ۱-۴۸۷
- کام از دل برآید. ۵-۲۶۵
- کرده و گفتهٔ پادشاهان خلاف نکنند. ۲-۵۴۴
- کس را مستای، خاصه که حاضر باشند. ۱-۲۲۲
- گرگ آمده بود و گوسفند برده. ۵-۳۴۶
- گریه فراوان مکن که ترا از پای درآورد. ۴-۲۱۹
- گریه و زاری سودی ندارد. ۵-۵۶
- گستاخی (= انبساط و صمیمیت) از خوردن طعام بایکدیگر حاصل آید و شرم برخیزد. ۵-۳۵۶
- گفتار با کردار راست نیست. ۲-۲۸۲
- گفتار سود ندارد. ۵-۱۳۶
- گوسفند بی شبان چگونه چرا کنند؟ و اگر چرا کند چون او را نگاه داری نباشد ناگاه او را گرگ برباید و خداوندش بی گوسفند بماند. مثال پادشاه و لشکر هم این معنی است. ۵-۲۰۳
- لشکر از بهر آن دارند تا پادشاه را غم خوارگی کنند. ۱-۳۹۰
- لشکر بی شاه چیزی نتواند کرد. ۱-۳۷۰
- مارپرورنده با جان خویش زنده‌خورد است و کژدم تیمار دارنده گزند خود می‌طلبد. چه با ایشان دوستی گرفتن و چه با مردم سفله نیکی کردن که سفله همین فعل را دارد که مار و کژدم و اژدها دارد. ۲-۱۴
- مرد باید که خود را در آتش اندازد و اندیشه نکند. ۵-۱۴۳
- مرد بد فعل و کینه در دل گرفته کاری به دوستی بکند که صد دشمن نتواند کردن. ۵-۸۳ با کمی تغییر
- مرد هر کار پدید بود. ۱-۴۷۹
- مردان از جنگ نگریزند. ۱-۵۴۵

- مردان بار کش باشند . ۲ - ۱۴۷
- مردان . . . تا بدان وقت کسی را می شناسند که با ایشان اند . چون از پیش ایشان رفت فراموش گشت . ۵ - ۶۰۸
- مردان دعوی نکنند . ۱ - ۵۷۵
- مردان مردانه را بسنجد و بشناسد چون صراف که خواهد که زر بشناسد که در آن چیست ، بر محک زند ، نیک و بد آن بداند ، مردان همچنان آزمایش کنند تا بدانند که در او چیست . ۵ - ۴۱۳
- مردم مست خام و پخته چه دانند . ۲ - ۳۸۰
- مردمان بد و ستیزه کار به مراعات به دام شاید آوردن . ۲ - ۱۷۸ با کمی تغییر
- مردی به پنجاه سال به مردی رسد به یک ساعت بر باد دادن شرط نیست ۱ - ۱۶۲
- مرغ از قفس بردند و شما خبر ندارید . ۲ - ۴۱۴
- مستی در یک قدح است . ۴ - ۳۳
- مصاف شب بی احتیاط باشد . ۲ - ۲۶۸ در مفهوم بی احتیاطی
- مصلحت نیست از بهر مردی بیگانه با خویش و پیوند بکینه شدن ۵ - ۵۲۱
- مکن کاری ناپسندیده که پشیمانی سودی ندارد . ۵ - ۱۲۶
- مگر هیچ فرزندی نداری که غم فرزند بریدن نمی دانی . ۵ - ۸۹
- مور بود . . . اکنون مارگشت بلکه از گها شد . ۴ - ۸۴ *کلمات فرهنگی*
- مهمان غریب نباشد . ۴ - ۴۳۵ *رسال جامع علوم انسانی*
- نامرد کسی باشد که او را از نام خود تنگی باشد . ۱ - ۳۹۳
- نامردی باشد ، از برای صد چوب یا هزار چوب ، مردی باز دادن . ۱ - ۸۹
- نام مردان بر سر تیغ مردان باشد . ۱ - ۶۰۴
- نام می باید نه نان . ۴ - ۴۳۲
- نام نیک به مال ندهیم . ۵ - ۵۹۴
- نشاید خلعت شاه خوار داشتن . ۵ - ۳۷۱
- نشاید خلق خدا را از بهر آنکه یک تن بدی کرد هلاک کردن . ۵ - ۵۳۷

- نه به آتش خواستن آمده‌ای . ۲۹ - ۲۰ چرا عجله می‌کنی
- نه دوستی باشد داغ فراق بر دل دوستان نهادن ۴۹ - ۴
- نه عالم یک روز خواهد بودن . ۴۰۸ - ۲۰ = دنیا که یک روزه تمام نمیشود
- نه همه کس کاری تواند کردن . ۵۹۰ - ۱
- وفا داری شناخت است که تا شناختن نباشد وفا نبود و تا بیگانه آشنا نگردد وفا نتواند نمودن (متأ سقانه شماره صفحهٔ مجلد کتاب را یادداشت نکرده‌ام) .
- هر آن کاری که از حد بگذرد نیک نباشد . ۲۸۸ - ۵
- هر چه از کار بازگیرند بکار باید . ۱۳۲ - ۱
- هر چه خواهد بود بباشد . ۲۰۲ - ۵
- هر چه رفت رفت . ۱۵۶ - ۲
- هر چیز آموخته بهتر . ۱۳۹ - ۴
- هر چیزی را پاداش است . ۱۷۵ - ۴
- هر چیزی را سبب هست . ۲۶۰ - ۵
- هر کاری پدید و مرد هر کار پدید . ۲۲۴ - ۱
- هر کار که بیاموزی ترا روزی به کار آید . ۱۳۹ - ۴
- هر کاری را سازی هست . ۲۶۸ - ۴ با کمی تغییر
- هرکرا روی نیکو بود با مردم نیکوئی کند از روی کرم و جوانمردی . ۲۲۴ - ۱
- هر کس که غمز کند و دلیل بر خلق باشد آن بیند که آن مرد دید . ۳۱۸ - ۱
- هر کسی چیزی دانند . ۳۸۱ - ۲
- هر که امانتی به جایگاهی برد او را تیمار باید داشت . ۳۷۱ - ۵
- هر که پای در کاری نهاد باید که همه چیز بداند و اگر نداند بیاموزد ۴۱۹ - ۱ با کمی تغییر
- هر که را یزدان یار باشد و فر پادشاهی دارد و از بهر کارها او را اجل مانده باشد چگونه دیو و پری و آتش جادوان بر روی ظفر یابد؟ ۴۹۰ - ۵
- هر که کار نا واجب کند او را بکشند . ۵۲۹ - ۱

- هر که کاری کند و بند و گشاد آن داند او را مسلم باشد . ۱- ۲۴۹
- هرگز هیچ پادشاهی رسولان نرنجانیده‌اند . ۱- ۹۸
- همه چیز از بهر راحت جان باشد . ۱- ۳۵
- همه کارها برای جان کنند چون جان نیست از آن کار چه حاجت باشد . ۱- (شماره صفحه یادداشت نشده)
- همه کاری به احتیاط به سر شاید بردن که کارها از گزاف کردن پشیمانی آرد و مرد باید که هر کاری که کند پشیمان نشود . ۱- ۲۱۴
- همه مردان عالم بسته مکر زنان‌اند . ۱- ۲۲۵
- همه مصاف تعلق به اقبال دارد ، نه به لشکر اندک و بسیار . ۱- ۲۸۷
- همه نام و ننگ مردان از زنان است و دختران . ۱- ۵۶۴
- هیچ آفریده مادر خویش را نکشت . ۲- ۴۵۴
- هیچ عاقل چاره به نام زشتی بدل نکند . ۵- ۵۳۵
- هیچ کار تنها بر نیاید . ۲- ۲۴۲
- هیچ کس کاری نتواند کردن که اول راهنمایی نباشد . ۵- ۳۸۷
- هیچ نام زشتی بتر از آن نباشد که جان بر باد دادن . ۵- ۵۳۵
- یار آنست که غم خواری کند و کار بسازد و به مراد رساند و آن یار غم خوارزراست .
- ۱- ۳۰۶ با کمی تغییر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- یزدان کار راست بر می‌آورد و راه می‌نماید . ۱- ۴۰۰
- یزدان کارها می‌سازد . ۴- ۲۹۷
- یزدان هر چه خواهد کند . ۴- ۷۹